



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۷ اسفند ۱۳۹۰

موضوع کلی: اشتراک احکام بین عاجزین و قادرین

مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۳۳

موضوع جزئی: ادله اشتراک

جلسه: ۸۰

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در ادله اشتراک احکام بین عاجز و قادر بود، دلیل اول این بود که ادله از حیث شمول نسبت به عاجز و قادر اطلاق دارند و در هیچ یک از خطابات نه متصلاً و نه منفصلاً تقیید به قید قدرت وجود ندارد، لذا اطلاق ادله اقتضاء می‌کند که تکالیف مقید به قید قدرت نباشند. این دلیل مورد اشکال واقع شد که ما در بین خطابات شرعیه مقیدات زیادی داریم؛ یعنی آیات و روایات زیادی داریم که بر تقیید خطابات شرعیه دلالت می‌کند. پس این گونه نیست که در هیچ یک از خطابات تقیید به قید قدرت وجود نداشته باشد، در جلسه گذشته به آیات شریفه: «لایکلف الله نفساً إلا وسعها» و «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» اشاره کردیم که بر تقیید تکالیف شرعیه به قدرت دلالت می‌کنند. به غیر از مقیدات لفظی، خود عقل هم به ملاک قبح عقاب مع العجز، خطابات شرعیه را تقیید می‌زند پس اینکه مستدل ادعا می‌کند ما در بین خطابات، تقیید به قید قدرت را مشاهده نمی‌کنیم باطل است؛ چون هم از عقل و هم از نقل مقید نسبت به این خطابات وجود دارد. به این اشکال پاسخ دادیم و عرض کردیم این دو آیه؛ یعنی ادله نقلی در واقع در مقام بیان یک تفضل از ناحیه خداوند تبارک و تعالی است، آیه شریفه: «لایکلف الله نفساً إلا وسعها» ناظر به وسع عرفی است؛ یعنی می‌خواهد بگوید عرفاً اگر در کاری وسع عرفی نبود از ناحیه خداوند متعال متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد یا اگر تکلیفی مستلزم مشقت یا زحمت بود مأمور به یا منهی عنه قرار نمی‌گیرد. بهر حال این دو آیه در مقام بیان این مسئله هستند که تکلیفی که زحمت و مشقت به همراه داشته باشد در دین جعل نشده و خداوند متعال سعه عرفی را در تکالیف در نظر گرفته است. پس مورد این آیات اصلاً ربطی به موضوع بحث ما ندارد؛ چون بحث ما تقیید خطابات به قدرت عقلی است در حالی که این آیات صرفاً در مقام بیان تفضل از جانب خداوند متعال هستند.

این قلت:

ممکن است کسی اشکال کند بر فرض که این آیات بر یک تفضل از طرف خداوند متعال دلالت داشته باشند و تکلیف را در مواردی که وسع عرفی وجود ندارد نفی کنند یا مثلاً دلالت کنند بر اینکه تکلیفی که موجب مشقت است در دین جعل نشده و همچنین بپذیریم که این آیات ربطی به قدرت عقلی که محل بحث ما است ندارد، لکن ما از راه مفهوم موافق و اولویت می‌توانیم شرطیت قدرت را استفاده کنیم؛ به این بیان که وقتی تکلیفی که موجب مشقت و زحمت باشد از طرف خداوند

متعال نفی می‌شود یا تکلیفی که وسع عرفی در آن نباشد بر طبق این آیه جعل نشده به طریق اولی تکلیف نسبت به چیزی که شخص قدرت عقلی بر انجام آن ندارد نفی می‌شود؛ به عبارت دیگر ما از اولویت این دو آیه و ادله نقلی مشابه آن می‌توانیم تقیید تکالیف و خطابات شرعیه را به قدرت عقلی که محل بحث ما است استفاده کنیم. پس محصل اشکال مستشکل این است که درست است که این ادله منطوقاً دلالت بر شرطیت قدرت ندارند و بر فرض بپذیریم این آیات به مسئله‌ای غیر از قدرت عقلی نظر دارند و می‌خواهند بگویند خداوند متعال در صدد تسهیل بر مکلفین بوده و نخواستہ سخت بگیرد لذا حتی تکالیف سخت و طاقت فرسا را به عهده انسان نگذاشته است، اما اگر این تکالیف از عهده انسان برداشته شده ولو تفضلاً آیا نمی‌توان ادعا کرد که به طریق اولی اگر تکلیفی برای انسان مقدور نبود برداشته شده؟

قلت:

توجه به یک نکته مهم ما را به پاسخ به این اشکال راهنمایی می‌کند و آن اینکه تارة سخن از تفضل است و اخری سخن از استحقاق، برای اینکه ذهن عزیزان آماده شود به یک مثال اشاره می‌کنیم و آن اینکه مسئله استحقاق عقاب گاهی از این منظر مورد بررسی قرار می‌گیرد که به نظر عقل چه کسانی استحقاق عقاب دارند؟ می‌گویند هر کسی که با تکلیف مخالفت کند مستحق عقاب است. اصلاً استحقاق عقاب حکمی عقلی است که می‌گوید کسی که ذمه او مشغول تکلیفی شده باید کاری کند که یقین به فراغ ذمه برای او حاصل شود وگرنه مستحق عقاب خواهد بود. در این مقام کاری نداریم به اینکه شخص مورد نظر عقاب می‌شود یا خیر، اما گاهی سخن از تفضل الهی است که گفته می‌شود خداوند تبارک و تعالی تفضلاً عقاب را از مکلفین برداشته که منظور از تفضل این است که شخص مورد نظر مستحق عقاب بوده لکن به لطف و منت خداوند متعال این عقاب برداشته شده؛ همان گونه که در دعا می‌خوانیم: «الهی عاملنا بفضلك و لاتعاملنا بعدلك»، وقتی می‌گوییم خدایا با ما به فضل خودت معامله کن نه به عدل، منظور این است که استحقاق مجازات را داریم اما به استحقاق ما، ما را مجازات نکن بلکه به لطف و فضلت با ما رفتار کن. پس مقام استحقاق و تفضل با هم متفاوت هستند.

از این نکته که عرض شد در ما نحن فیه هم استفاده می‌کنیم و می‌گوییم ما وقتی از شرطیت قدرت در تعلق تکلیف بحث می‌کنیم منظور این است که آیا عقلاً یا شرعاً دلیلی بر تقیید احکام و تکالیف به قید قدرت داریم یا خیر؛ یعنی آیا عقل ما می‌تواند خطابات شرعیه را محدود به قید قدرت کند و یا خود شارع خطابات شرعیه را مقید به قید قدرت کرده یا خیر؟ آنچه که در لسان شرع وارد شده و مستشکل به آنها استناد کرده از جمله آیات شریفه‌ای که ذکر آنها گذشت در مقام بیان یک تفضل است؛ یعنی به حسب قاعده، تکلیف نسبت به کسی که وسع عرفی ندارد هیچ مانعی نداشته و هیچ تالی فاسدی را در پی ندارد اما خداوند متعال تفضلاً تکالیفی را که خارج از وسع عرفی انسان است نفی کرده است. اگر مسئله تفضل باشد ما هم می‌توانیم این مطلب را در مورد قدرت ادعا کنیم؛ یعنی بگوییم خداوند متعال تفضلاً تکلیف را از کسانی که اتیان به آن مستلزم زحمت و مشقت است برداشته. البته این تفضل هم می‌تواند از ناحیه رفع عقاب باشد گرچه ظاهر تعبیر «لا یکلف الله نفساً إلا وسعها» این است که خداوند متعال تکلیف را برداشته است، زیرا گاهی مثل بحث از شرطیت علم

می‌گوید: «ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً» که بعضی به این آیه شریفه استدلال کرده‌اند که علم شرط تکلیف نیست، در اشکال به آنها گفته شده این آیه شریفه نفی عذاب و عقاب می‌کند نه نفی تکلیف، پس در مورد علم این بحث وجود دارد که نفی عقاب مورد نظر است نه نفی تکلیف اما در ما نحن فیه صریحاً می‌گوید: «لا یكلف الله نفساً إلا وسعها» که منظور نفی تکلیف است و همچنین آیه شریفه: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» در واقع تکلیف حرجی را نفی می‌کند، پس احتمال اینکه این تفضل به حسب نفی عقاب باشد وجود دارد ولو اینکه خلاف ظاهر آیه شریفه است.

بهر حال اگر ما این آیات را در مقام تفضل بدانیم و بگوییم خداوند تبارک و تعالی تفضلاً تکلیف را نسبت به کسانی که وسع عرفی ندارند یا انجام تکلیف برای آنها مشقت و زحمت دارد نفی کرده به طریق اولی می‌توانیم این تفضل را در مورد قدرت بیان کنیم و بگوییم وقتی خداوند متعال در مورد عدم وسع عرفی تفضل کرده به طریق اولی در مورد عدم قدرت تفضل می‌تواند تفضل داشته باشد لکن این به موضوع بحث ما ارتباطی ندارد؛ چون موضوع بحث ما این است که آیا قدرت شرطیت در تکلیف دارد یا خیر و آیا شارع خودش در جایی قدرت را قید برای تکلیف قرار داده یا خیر و آیا عقل می‌تواند تکلیف را مقید به قدرت کند یا خیر؟ لذا به نظر ما این اشکال قابل پاسخ است و اینکه از راه اولویت بخواهیم شرطیت قدرت را در تکلیف ثابت کنیم به نظر ما مخدوش است؛ چون آیات ذکر شده در مقام بیان تفضلی از جانب خداوند متعال هستند و موضوع بحث ما شرطیت قدرت در تکلیف است که ربطی به مقام بیان تفضل ندارد.

سؤال: بالاخره منظور از قدرت عقلی چیست؟

پاسخ: منظور از قدرت عقلی، شرط عقلی است که حاکم به آن عقل است پس منظور از قدرت عقلی امکان عرفی است و امکان عرفی غیر از وسع عرفی است، گاهی گفته می‌شود عملی امکان عرفی ندارد و گاهی گفته می‌شود عملی مشقت عرفی دارد و این دو با هم فرق می‌کند پس منظور از قدرت عقلی امکان عقلی نیست بلکه منظور امکان عرفی و عادی توانایی انجام عمل است که حاکم به شرطیت این قدرت هم عقل است و عقلی بودن به اعتبار حاکم بودن عقل به این شرطیت است نه به اعتبار خود قدرت، پس عقلی وصف قدرت نیست بلکه به اعتبار حاکم به شرطیت قدرت است که به آن قدرت عقلی گفته می‌شود.

نتیجه اینکه اشکال به دلیل اول وارد نیست. اینکه به دلیل اول اشکال شد که نسبت به خطابات شرعی هم تقیید عقلی و هم تقیید نقلی وجود دارد صحیح نیست؛ چون معلوم شد که تقیید نقلی وجود ندارد، البته بخش دوم اشکال باقی مانده و آن این بود که اگر تقیید نقلی را هم نپذیریم تقیید عقلی وجود دارد؛ یعنی عقل به ملاک قبح عقاب مع العجز خطابات شرعی را مقید به قدرت می‌کند که این بخش از اشکال را انشاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

تذکر اخلاقی: مدارا با مردم

امام زین العابدین (ع) می‌فرماید: «کان آخر ما اوصی به الخضر موسی بن عمران ما رَفَقَ احَدٌ باَحَدٍ فی الدنیا إلا رَفَقَ اللهُ به یوم الیقامة»؛^۱ حتماً داستان حضرت موسی و خضر را شنیده‌اید که به جهت یک حالت خودبینی که لحظه‌ای برای حضرت موسی پیدا شد به او امر شد که به خودسازی بپردازد، حضرت موسی رفت تا اینکه حضرت خضر را پیدا کرد و حضرت خضر نسبت به او تعلیماتی را داشت که یکی از آن تعلیمات این است که امام زین العابدین (ع) به آن اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: آخرین چیزی که حضرت خضر به موسی بن عمران وصیت کرد این بود که هیچ کس نسبت به کس دیگر در این دنیا رفاقت و مدارا نکرده الا اینکه خداوند تبارک و تعالی روز قیامت با او مدارا خواهد کرد، محبت و مدارات با مردم مساوی است با مدارات خداوند متعال با انسان، پس کسی که به هم‌نوع خودش توجه داشته باشد و دلسوز نسبت به مردم باشد این مدارات و دلسوزی، مدارات خداوند را نسبت به خودش در روز قیامت به دنبال خواهد داشت و شاید مدارات و رفاقت نسبت به مردم از بزرگ‌ترین عبادات باشد؛ یعنی اگر امر دائر شود بین یک عبادت شخصی مثل زیارت معصومین یا دعا خواندن و برطرف کردن حوائج مؤمنین قطعاً برطرف کردن مشکلات دیگران مقدم بر عبادت است، ظاهراً در حالات امام (ره) بوده که نقل می‌کنند وقتی ایشان در ایام جوانی زیارت مشرف می‌شدند زیارت را مختصر می‌کردند و زودتر از بقیه به منزل برمی‌گشتند و وسائل پذیرائی بقیه را فراهم می‌کردند تا وقتی بقیه از زیارت برگشتند و وسائل پذیرائی آماده باشد در صورتی که ما فکر می‌کنیم تقدس به این است که انسان بیشتر به زیارت مشغول باشد. پس مدارات و رسیدگی به دیگران رفق و مدارات خداوند تبارک و تعالی را در پی دارد لذا باید توجه داشته باشیم که از این امر غافل نشویم و دل‌های خود را از کینه و بد خواهی و بدبینی نسبت به هم خالی کنیم و با همدیگر با مهربانی و محبت برخورد کنیم و بدی‌های دیگران را نسبت به خودمان نادیده بگیریم که این کار منش و روشی است که مطلوب خداوند تبارک و تعالی است و محبت الهی را به دنبال دارد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۸۶، ح ۶.